



بعضی از اساتید چنین تلقی ای داشتند که، با ظهور و گسترش اسلام، از جامعه روستایی و عشایری به نفع جامعه شهری کاسته شد و شهرهایی تأسیس شدند. بله، شهرهایی مثل کوفه و بصره تأسیس شدند ولی آیا جامعه عشایری حذف شد؟ حالا ۱۴۰۰ سال است، هنوز عشایر هستند!

آدم‌ها مثل دانه‌های یک شانه چوبی همه در یک اندازه بوده‌اند. خب وقتی آدم‌ها در یک اندازه باشند، آدم‌های قدرتمندی وجود ندارند که مانع فعالیت پیامبر بشوند. لذا وقتی می‌گوییم عقد اخوت، همه استقبال می‌کنند و بعد کسی هم مقاومت نمی‌کند؛ یا گروه‌های فشاری که وابسته به قدرت و ثروت هستند دخالت نمی‌کنند. البته این درست است که در مکه در اثر تجارت یک جامعه طبقاتی شکل گرفته بود اما در مورد جامعه یثرب هنوز عمیق و خوب لایه برداری نشده و ما با گونه‌ای ساده‌انگاری مواجه هستیم. از سویی به زعم نویسندگان در مدینه ما پنج مجموعه داشتیم: اوس، خزرج، بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع. باید بدانیم که خود اوس و خزرج کلی زیرمجموعه داشته‌اند که ما در تاریخ نه آن‌ها را می‌خوانیم، نه می‌شناسیم. اصلاً ما یک اوس به معنای اوس بزرگ نداریم. پنج زیرمجموعه اوسی داریم، پنج زیرمجموعه خزرجی داریم. این‌ها خودشان می‌شود ده تا. سه تا هم زیرمجموعه یهودی داریم که این‌ها با پیامبر جنگیده‌اند، می‌شوند سیزده تا. کلی هم طوایف یهودی داریم که جنگیدند و به همین خاطر اسمشان در تاریخ نمانده. یعنی بیست الی سی زیرمجموعه خرد در یثرب داریم.

یکی دیگر از ویژگی‌های نگاه جدید به جامعه یثرب نگاهی است که در آن تمدن از شهر شروع می‌شود: Civilization. اصل این نگاه از یونان به روم می‌رود و در آن چنین تصور می‌شود که شما هرچه از شهر دور باشید گویی که از مراحل تکاملی عقب افتاده‌اید و شهر است که یک جامعه تکامل یافته را شکل می‌دهد و یعنی عشایر یا روستا نشینان، که در گونه‌ای فضای تنازع برای بقا قرار دارند، عقب‌تر هستند، گرچه تنازع برای بقا در خود شهر هم هست. این نگاه تکامل‌گرایانه به شهر از طریق فلسفه به جهان اسلام هم منتقل شده و بحث آرمان شهر و یوتوپیا را با خودش همراه آورده است. در شهر دستاوردهایی وجود دارد که بشر به لحاظ ارزش گذاری آن را بالاتر می‌داند. من با این نگاه مسئله دارم و معتقدم باید بر سراسر اصل این موضوع بار دیگر مناقشه کنیم. اینکه ما بخواهیم در یک نگاه خطی بگوییم شهر بالاتر است یا فرض کنید امروز بگوییم کلان شهر بالاتر است یا به یک میزان جهان وطنی بالاتر است، این‌ها خودش محل بحث است. ارسطو در فلسفه عملی‌اش درباره سیاست مدن اینکه شهر

را چگونه باید اداره. یا در آراء افلاطون درباره اینکه حاکم باید فیلسوف باشد صحبت می‌شود. بنابراین واحد سیاسی واحد شهر است و بعد بحث‌های بعدی دیگر پیش می‌آید که کدام مدل بهتر است؟ مثلاً دموکراسی باشد یا آریستوکراسی باشد یا پادشاهی یک نفره باشد؟ این بحث‌ها وقتی از طریق فلسفه به افرادی مثل فارابی و بعد اخوان الصفا و ابن سینا منتقل می‌شود، چنین تلقی ای را به ما می‌دهد که تو گویی نظام امثل یا ایده‌آل یا وضعیت آرمانی وضعیت شهری است. آنجاست که می‌گوییم اگر این آرمانی است، پس آرمان پیامبر هم شهر بوده. من خاطرم هست که در دوره لیسانس، بعضی از اساتید چنین تلقی ای داشتند که، با ظهور و گسترش اسلام، از جامعه روستایی و عشایری به نفع جامعه شهری کاسته شد و شهرهایی تأسیس شدند. خب بله، یک شهرهایی مثل کوفه و مثلاً بصره و این‌ها تأسیس شدند. مسئله نیست؛ ولی آیا جامعه عشایری حذف شد؟ حالا ۱۴۰۰ سال است، هنوز عشایر هستند! همان جاهایی که قبلاً بودند هستند.

ما هم در دوره لیسانس مان این‌ها را زیاد شنیدیم، مثلاً در کتابی که از سوی پژوهشکده تاریخ اسلام منتشر شد و آقای دکتر ناصری از زاویه پلان هول تحت عنوان مبانی جغرافیایی تاریخ اسلام ترجمه کردند، و یک فرانسوی دیگر هم همین طور ... عبدالعزیز الدوری هم در یکی از کتاب‌هایش دقیقاً به همین مسئله اشاره می‌کند و می‌گوید اصلاً اسلام دین شهری است و در شهر نمود پیدا کرد و باعث ظهور شهرهای دیگر هم شد.

این درک وجود دارد. بنابراین می‌گوییم خب اگر نظام آرمانی نظام شهری است، پیامبر در آستانه تأسیس یک شهر است، شهر هم که در عربی مدینه است، چه جالب! اسم یثرب هم تبدیل شد به مدینه، این را هم یک مؤید می‌گیریم. در قرآن هم از واژه مدینه برای این منطقه چند بار استفاده شده، دیگر هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که یثرب مدینه است و مدینه هم همان شهر است؛ پس در اینجا ما به یک توافق جهانی رسیدیم که شهر حالت آرمانی دارد و پیامبر هم، در آغاز کار، سعی کرده شهر را تأسیس کند و روابط شهروندی را بنیان بگذارد؛ لذا آمده و عقد اخوت را بسته. بعد جانب‌داری‌های قبیله‌ای را ملامت کرده و

گویا می‌خواسته نظام عشایری را حذف کند و نظام شهروندی را جایگزین آن کند. این کاملاً غلط است! اصلاً ممکن نیست! ببینید، مثلاً جایی که زیست شهری ممکن نیست، خب شهر شکل نمی‌گیرد. اگر بنا بود شهری شکل بگیرد، شهر تحت تأثیر اقلیم و طبیعت و اقتصادش دارد شکل می‌گیرد. در واقع این اقلیم و این آب و هواست که می‌گوید در چه منطقه‌ای روستا و در کجا زندگی عشایری باشد. بعد بگوییم باید در اینجا فقط شهر باشد. خب اقتصاد شهری یا مبتنی بر حرفه است، یا مبتنی بر تولید یک محصول است، یا اینکه یک مسیر تجاری باید از آنجا بگذرد تا بتواند به تجار خدمات ارائه کند. بالاخره بر این مبنای آن شهر شکل می‌گیرد. وقتی یک گوشه‌ای مثلاً چهار تادریخت هست و خرمایی هست و چهار تا مثلاً حیوان هست که این‌ها شیرشان دوشیده می‌شود، خب این یک جامعه روستایی کوچک است. لذا اصلاً این تصور که پیامبر آمده تا نظام عشایری را براندازد، این یک تصور از اساس غلط است، چون پیوند زدن اسلام با نظام شهری خودش غلط است. می‌دانید همان کسی که می‌تواند پیام‌های اسلام را دریافت بکند، فضایل اخلاقی‌اش را رعایت بکند و یک انسان خوبی باشد، او می‌تواند هم در قبیله باشد، هم می‌تواند در روستا باشد، هم می‌تواند در شهر باشد. در این چارچوب نویسنده می‌خواهد بگوید که پیامبر آمده یک حکومت تشکیل بدهد و این حکومت نیاز به شهروند دارد. در این بین، چهار رکن اصلی دولت و State نیز عبارت‌اند از: حکمرانان، مردم، سرزمین و حاکمیت. خب، حالا مردم می‌خواهد. مردم هم باید همه روابطشان را با حکمرانان تنظیم کنند و از حالت قبیله‌ای خارج بشوند. خب اینجا نظام اخوت و بعد هم پیمان‌نامه‌ای که به آن می‌گویند قانون اساسی مطرح می‌شود. این خود مسئله بعدی است. اصلاً قانون اساسی یعنی چه؟ قانون اساسی یک تعریفی دارد که مربوط به دوره مدرن است. بسیاری از نویسندگان، چه داخلی و چه خارجی و عرب و اروپایی، از این حرف می‌زنند که این قانون اساسی بوده و نکته دوم اینکه متن این پیمان‌نامه را نویسنده یک متن منسجم تلقی می‌کند، در حالی که به تصور من سه بار چیزهایی به متن پیمان‌نامه افزوده شده. خب این‌ها را باید در نظر گرفت. گویا چون مادر دوره

